

دار

چوبه یا وسیله ای که از آن برای اعدام مجرمین محکوم به اعدام استفاده میشود. پښتو: [دار]

داروغه

شخصی که اختیار دستگیری متهمان به ارتکاب جرایم را بالخصوص در شب به عهده داشته باشد. پښتو: [داروغه]

دارائی

اموال و حقوق مالی، دیون، تعهدات و یا اعتبارات اشخاص. اموال و حقوق مالی اجزاء مثبت و دیون و تعهدات اجزای منفی دارائی شخص حقوقی را تشکیل میدهد. پښتو: [شتمنی]

داک

اشخاص مؤظف انجام دادن مراسلات پستی. پښتو: [ډاک]

دایمی بودن قواعد جزا

اصلی که به اساس آن، قواعد جزا با یکبار تطبیق یا اجرا مشروعیت خود را از دست نمیدهد.

پښتو: [د جزاء د قواعدو پرله پسی والی]

دار التادیب

محلی که در آن اطفال متخلف و یا سایر متخلفینی که جرایم را با اراده معیوب مرتکب شده اند، قید و نگهداری میشوند. پښتو: [دارالتادیب]

دامیه

خراشیده گی که وارد گوشت بدن گردیده و منتج به جریان کم یا بیش خون گردد. پښتو: [دامیه]

دارالمجانین

محلی که برای نگهداری اشخاص مجنون اختصاص داده شده است. پښتو: [دارالمجانین (لیوتون)]

داین

در اصطلاح حقوق مدنی، شخصیکه تعهدی به نفع او بر ذمه غیر وجود دارد. پښتو: [داین]

دارایی تلف شونده

دارایی که با مصرف از بین رفته و تعویض شده نمی تواند. پښتو: [تلف شوې شتمنی]

داین پائین مرتبه

قرض دهنده ایکه نسبت به سایر قرض دهنده گان، به اساس موازین قانونی در مطالبه حق دینی خود در درجه پائینتر قرار داشته باشد.

دارایی شخص

اموال و املاکی که شخص شرعاً و قانوناً صلاحیت تصرف در آن را دارا باشد. پښتو: [د شخص شتمنی]

پښتو: [د ټپټې درجې پور وړکوونکې]

دارایی مالی عامه

پول عامه یا سایر دارایی های مالی که تحت تصرف یا کنترل دولت قرار داشته باشد. پښتو: [عامه مالی شتمنی]

قرض دهنده ایکه یک حق دینی را بر ذمه شخصی دارا بوده و حق تقدم نداشته باشد. پښتو: [عادی داین]

داین مباشر

قرض دهنده ایکه مستقیماً به شخصی دیگری پول قرض داده باشد. پښتو: [مباشرداین]

دارایی نقدی

دارایی هایی که یا نقد بوده و یا هم به سهولت به نقد تبادل شده بتواند. پښتو: [نقد شتمنی]

دخالت در اموال مسروقه

تحصیل یا اختفا یا قبول معامله اموال مسروقه، مشروط بر اینکه شخص از مسروقه بودن آن آگاهی و علم داشته باشد. پښتو: [په غلا شویو مالونوکې دخالت]

دختر پسر

دختری که بواسطه پسر به میت منسوب می گردد.

پښتو: [د زوی لوز]

دختر صلبی

دختر میت که مستقیماً بدون واسطه به او منسوب میگردد. پښتو: [صلبی لوز]

دخول

آمیزش حقیقی شخص با یک زن بشمول زوجه اش، که باعث ایجاد حرمت بین شخص و برخی اقارب آن زن و یا زوجه وی میگردد. پښتو: [دخول]

دخول به شبهه

آمیزش حقیقی شخص با یک زن محرمه به اثر اشتباه در محل وقوع آن که باعث سپری نمودن عدت میگردد. پښتو: [په شبهې دخول]

دخول شرعی (مجوزه)

آمیزش حقیقی شخص با زوجه اش که بواسطه عقد ازدواج شرعاً و قانوناً روا و مجاز بوده و حرمت مصاهره را به بار میآورد. پښتو: [شرعی دخول (مجوزه دخول)]

دخول غیر در دعوی مدنی

داخل شدن غیر در دعوی، مدنی به اختیار خودش. پښتو: [د غیر دخول په مدني دعوي کې]

دخول غیر شرعی (غیر مجوزه)

آمیزش حقیقی شخص با یک زن که از روی قصد و یا شبهه صورت گیرد و شرعاً و قانوناً روا و مجاز نباشد. پښتو: [غیر شرعی دخول (غیر مجوزه دخول)]

دخول غیر مجاز منزل

داخل شدن به منزل غیر بدون مجوز قانونی و بدون اجازه و رضای مالک آن، از سوی مؤظفین خدمات عامه و اشخاص غیر. پښتو: [استوگنځي ته پرته له اجازي ننوتل]

در صف کشیدن

شیوه ای که در آن مظنونین غرض شناسائی از طرف شاهد یا مجنی علیه در یک صف قرار داده می شوند. پښتو: [لیکه ویستل]

درجه زمین

معیار تشخیص زمین بر اساس حاصل دهی و متناسب بر مالیات وضع شده بر آن. پښتو: [د ځمکې درجه]

دَرء

عبارت از منع میباشد. پښتو: [دَرء]

دستگاه تجارتي

دستگاه فنی و حرفوی، که با استفاده از وسایل تخنیکی و مواد مختلف بمنظور تولید، مونتاژ و یا ترمیم اشیای مشخص فعالیت میکند. پښتو: [تجارتې دستگاه]

دشنام

بکار بردن کلمات زشت و رکیک و یا نسبت دادن چیزی به غیر، که به اثر آن شخصیت یا حیثیت شخص عرفاً جریحه دار گردد. پښتو: [پښکنځل]

دعوی ذوالیدی

دعوی که شخص برای اثبات دست و تصرف در عین به پیشگاه محکمه اقامه مینماید. پښتو: [د ذوالیدی دعوا]

دعوی

خواستن حق از غیر در پیشگاه محکمه. پښتو: [دعوی]

دعوی ابتدایی یا اصلی

دعوی که در آغاز مرحله و حین تقدیم ادعا از جانب مدعی مطالبه میگردد. پښتو: [ابتدائی یا اصلی دعوی]

دعوی ابطال سند رسمی

دعوی که مطالبه آن اعلان بی اثر بودن یک یا چند سند رسمی معین باشد. پښتو: [د رسمی سند د باطلولو دعوی]

دعوی ابطال معامله

دعوی که مطالبه آن اعلان بی اثر بودن معامله معین باشد. پښتو: [د معاملې د باطلولو دعوی]

دعوی اعاده اعتبار

دعوی که به موجب آن تاجر مفلس از محاکم میخواهد، مقدار اعتبار را که از طریق صدور حکم افلاس از دست داده، برگرداند.

پښتو: [د اعتبار د اعادې دعوی]

دعوی افزای ملکیت

دعوی که مطالبه آن تقسیم ملک مشاع باشد. پښتو: [د ملکیت د افزای دعوی]

دعوی افلاس

دعوی ای که موضوع آن اعلام و تثبیت افلاس تجارتي باشد. پښتو: [د افلاس دعوی]

دعوی باطل

دعوی که در ذات و جوهر آن عیوب وجود داشته باشد. پښتو: [باطله دعوی]

دعوی بر غایب

دعوی که علیه شخص غایب یا مفقود صورت گیرد. پښتو: [پر غایب دعوی]

دعوی بسیط

دعوی که به تشخیص محکمه ذیصلاح تعیین گردیده و در آن احوال متداعیین رعایت میگردد.

پښتو: [بسیطه دعوی]

دعوی تجارتي

دعوی ای که مبنأ و موضوع آن معاملات تجارتي باشد. پښتو: [سوداگریزه دعوی]

دعوی تصرف عدوانی

دعوی متصرف اولی مبنی بر اعاده مال غیر منقول خویش که توسط شخص دیگری از تصرف او خارج گردیده و به پیشگاه محکمه اقامه مینماید.

پښتو: [د عدوانې تصرف دعوی]

دعوی تضمین

دعوی ای که مطابق احکام قانون بالای شخصی که موضوع عقد را تضمین کرده، اقامه میگردد. پښتو: [د تضمین دعوی]

دعوی تقسیم

دعوی که بمنظور تقسیم ملک مشاع در پیشگاه محکمه اقامه شده باشد. پښتو: [د تقسیم دعوی]

دعوی جزائی

دعوی که موضوع آن رسیدگی به جرایم میباشد. پښتو: [جزایې دعوی]

دعوی حادث یا منضمه

مطالبه یا تقاضایی که در بدو مرحله یعنی حین تقدیم ادعای اصلی یا ابتدایی وجود نداشته، بلکه در جریان دعوی اولی به شرط آنکه ناشی از آن باشد، بروز مینماید. پښتو: [حادثه یا منضمه دعوی]

دعوی خصوصی (مدنی)

ادعای مجنی علیه (متضرر از جرم) یا قایم مقام قانونی وی، بر علیه مجرم یا اشخاصی که قانوناً مسؤولیت جبران خسارت ناشی از عمل او را دارند، بمنظور جبران خساره و ضرر و زیان وارده. پښتو: [خصوصی دعوی (مدنی)]

دعوی دین

دعوی ایکه مطالبه آن دین باشد. (مراجعه شود به دعوی). پښتو: [دینی دعوی]

دعوی زوجیت

دعوی ایکه یک زن علیه یک مرد برای اثبات رابطه زوجیت در زمان گذشته یا حامل مطرح مینماید. پښتو: [د زوجیت دعوی]

دعوی صحیح

دعویی که در آن شرایط عمومی و خصوصی دعوی رعایت گردد. پښتو: [صحیحه دعوی]

دعوی ضمان

اقامه دعوی که به اساس شرایط معین قانونی بخاطر بدست آوردن تاوان یا جبران خساره در ایفای یک تعهد قراردادی از یک شخص حقیقی یا حکمی بنا بر اهمال صورت گیرد. پښتو: [د ضمان دعوی]

دعوی طلاق

دعوی ایکه موضوع آن مطالبه صدور حکم طلاق باشد. پښتو: [د طلاق دعوی]

دعوی عمومی

تعقیب مجرم توسط محاکم به اتهام جرایمی که جنبه عمومی داشته بمنظور حفظ نظم عمومی. پښتو: [عمومی دعوی]

دعوی عینی

دعوی ایکه استناد آن حق عینی باشد.

پښتو: [عینی دعوی]

دعوی غیر مالی

دعوی ایکه موضوع آن مطالبه حقوق غیر مالی باشد. پښتو: [غیر مالی دعوی]

دعوی غیر منقول

دعوی ایکه موضوع آن مطالبه مال غیر منقول و یا تحصیل حق مربوط به آن باشد. پښتو: [غیر منقوله دعوی]

دعوی فاسد

دعویی که در ذات و ماهیت دعوی نقص نبوده، بلکه در شکلیات آن نواقص و عوارض متنی و لفظی وجود داشته باشد. پښتو: [فاسده دعوی]

دعوی فامیلی

دعوی ناشی از حقوق فامیلی، بین اعضای یک فامیل. پښتو: [اکورنی دعوی]

دعوی مالکیت

دعوی ایکه موضوع آن اعلام ملکیت عین یا حقوق مرتبط به آن باشد. پښتو: [د ملکیت دعوی]

دعوی مالی

دعوی ایکه موضوع مطالبه آن حقوق مالی باشد. پښتو: [مالی دعوی]

دعوی متقابل

دعویی که از طرف مدعی علیه در مقابل ادعای مدعی مقابلتاً اقامه میگردد، طوری که با دعوی اصلی منشا واحد داشته باشد و اتخاذ تصمیم در دعوی اصلی بر آن مؤثر باشد. پښتو: [متقابله دعوی]

دعوی مدنی (حقوقی)

دعوی ناشی از روابط حقوقی مربوط به حقوق مدنی.

پښتو: [مدني (حقوقی) دعوی]

دعوی منقول

دعوی ایکه موضوع آن مطالبه مال منقول و یا حقوق

مرتبط به آن باشد. پښتو: [منقوله دعوی]

دعوی مدنی ناشی از ارتکاب جرم

دعوی که در آن مجنی علیه در پیش گاه قضاء مطالبه جبران خساره از ضرر وارده از یک جرم را نماید.

پښتو: [دجرمرله ارتکاب څخه د مدني دعوی منځ نه راټلل]

دعوی مهر

دعوی ایکه در آن زوجه مهر خود را از زوج یا قایم

مقام او مطالبه نماید. پښتو: [د مهر دعوی]

دعوی نسب

دعوی ایکه موضوع آن اثبات نسب یا قرابت باشد.

پښتو: [د نسب دعوی]

دعوی مدنی ناشی از دعوی جزایی

ادعای مجنی علیه یا قایم مقام قانونی ایشان در پیشگاه محکمه بر علیه مجرم یا اشخاص که قانوناً مسؤولیت جبران خساره ناشی از عمل او را دارند.

پښتو: [له جزایی دعوی څخه نه راغلی مدني دعوی]

دعوی نفقه

دعوی ایکه موضوع آن مطالبه نفقه از طرف زوجه از

زوج، در گذشته یا حال میباشد. پښتو: [د نفقی دعوی]

دعوی مزاحمت

دعوی ایکه به موجب آن، متصرف مال غیر منقول درخواست جلوگیری از مزاحمت شخص دیگری را می نماید.

پښتو: [د مزاحمت دعوی]

دعوی وراثت

دعوی ایکه موضوع آن ثبت وارث بودن مدعی نسبت

به متوفای معین میباشد. پښتو: [د وراثت دعوی]

دفاع

حقی که از طرف مدعی اعمال می شود و بوسیله آن

دعوی مدعی را دفع میکند. پښتو: [دفاع]

دعوی مستحیل

دعوی که عقلاً و عادتاً ممکن نباشد. (مراجعه شود به دعوی). پښتو: [مستحیله دعوی]

دفاع شرعی خاص

دفاعی که به منظور حمایت از نفس، مال و ناموس خود یا از غیر و منع تجاوز توسط قوه لازم، صورت میگیرد.

(مراجعه شود به دفاع مشروع). پښتو: [خاصه شرعی دفاع]

دعوی مشبوهیت

دعوی که بخاطر اثبات یک تذویر و جعل در یک سند براه انداخته شده باشد. پښتو: [د مشبوهیت دعوی]

دفاع شرعی عام

دفاعی که هر فرد جامعه، به اساس آن مکلف است تا در حدود توان خود از اعمال بد، مضر و جرایم مانع گردد.

(مراجعه شود به دفاع مشروع). پښتو: [عامه شرعی دفاع]

دعوی منع تعرض

دعوی که بخاطر جلوگیری از تعرض غیر، بر یک حق مشروع در محکمه اقامه میگردد.

پښتو: [د تعرض د منعی څخه دعوی]

دفاع شکلی

نوع مدافعه که مدعی علیه در دفاع اش بر ماهیت دعوی تماس نداشته، بلکه برشکلیات دعوی تمرکز دارد. پښتو: [شکلي دفاع]

دفاع مشروع

عبارت است از حق استعمال وسایل متناسب به منظور دفاع از هر عمل جرمی که ضرر، خطر جانی یا مالی را به دفاع کننده و یا شخص دیگری تولید نماید. پښتو: [مشروع دفاع]

دفاع موضوعی (متنی)

آن نوع دفاعی که مدعی علیه را قادر سازد اصل دعوی مدعی را از بین ببرد. پښتو: [موضوعي (متني) دفاع]

دفتر اساس ثبت اراضی

دفتر یا کتاب مطبوعی که در آن مشخصات کمی و کیفی زمین به استناد اسناد مدار حکم از طرف اداره املاک ثبت میگردد. پښتو: [د ځمکو د ثبتولو دفتر]

دفتر تجارتي

دفتری که در آن دارائی ها، فعالیت های روزمره، و همه مراسلات وارده و صادره ثبت میگردد. پښتو: [تجارتي دفتر]

دفتر ثبت بانکی

دفتر رسمی و مطبوعی که ثبت، صدور، لغو جواز و اجازه نامه، اجراءات ورشکستگی و حدود اختیارات مدیران بانک در آن از طرف شخص مؤظف درج میگردد. پښتو: [د بانکونو د ثبت دفتر]

دفتر مرکزی تجار

محلی که در داخل یا خارج از کشور موقعیت دارد. علاوه برآنکه در اساسنامه درج میباشد، دفاتر اصلی اجرائیوی نیز در آنجا قرار دارد. پښتو: [د سوداګر مرکزي دفتر]

دفع الدفع

حقی که هر گاه مدعی ادعا نماید و مدعی علیه آنرا رد نماید، اما بازهم مدعی بار دیگر ادعا را توأم با اصلاحات تقدیم نموده و مدعی علیه آنرا رد نماید. پښتو: [دفع الدفع]

دفع باطل

نوع مدافعه که در آن شرایط عمومی و خصوصی دعوی رعایت نگردیده باشد. پښتو: [باطله دفع]

دفع بدلیل تعجیل

مدافعه ای که مدعی در اقامه دعوی اش عجله نموده و مدعی علیه آنرا بدلیل تعجیل دفع نماید. پښتو: [د تعجیل په دلیل دفع]

دفع به احاله دعوی

نوع مدافعه که مدعی علیه، بواسطه آن میخواهد دعوی را از محکمه ای که به آن تقدیم شده، خارج سازد. پښتو: [د دعوی دفع پراحواله]

دفع خصومت

دفعی که بوسیله آن حرف خصومت مدعی از مدعی علیه دفع میشود. پښتو: [د خصومت دفع]

دفع شکلی محض

نوع مدافعه که مدعی علیه بدون آنکه دفاع اش را بر ماهیت دعوی متمرکز سازد، میتواند تنها دفاع شکلی خود را بر دعوی مدعی ارایه نماید. پښتو: [شکلي محض دفاع]

دفع صحیح

نوع مدافعه ای که در مطابقت به احکام قانون به وسیله آن دعوی مدعی واقعاً از بین برده شود. پښتو: [صحیح دفع]

دفع عدم سمع

مدافعه ای که در صورت اثبات آن از جانب مدعی علیه و قبول آن از جانب محکمه، دعوی از سمع باز می ماند. پښتو: [په عدم سمع دفع]

دفع غیر صحیح

دفعی که دعوی به واسطه آن از بین نمی میرود. پښتو: [ناسمه دفع]

دفع ناقص

شیوه از مدافعه که در اثر آن دعوی از بین نرفته، بلکه به تأخیر می افتد. پښتو: [ناقصه دفع]

دفینه

شی مدفون شده. پښتو: [دفینه]

دکتورین حقوقی

مجموع آراء، نظریات و افکاری که از طرف علما و دانشمندان حقوق به شکل تالیف ها، مقاله ها و رساله ها ارائه میگردد. پښتو: [حقوقی دکتورین]

دلالت

اشخاصیکه بالمقوله اجیر خاص هیچ از یک طرفین نبوده و در عقد مقاولات مروجّه تجارتي صرف در برابر اجرت، بین عاقدین وساطت مینماید. پښتو: [دلالت]

دلالت آزاد

شخصیکه فروش یکدسته اسناد قرضه جدید را تعهد میکند. پښتو: [آزاد دلالت]

دلالت اسعار

شخصی حقیقی یا حکمی که اسعار خارجی را به مقدار زیاد میخرد تا آن را با یک نفع به بانک های کوچک یا افراد بفروشد. پښتو: [د اسعارو دلالت]

دلالت بورس

شخصی که برای دیگران فرمایش های فروش یا خرید اسناد ثبت شده را اجرا می کند. پښتو: [د بورس دلالت]

دلالت النص

کلامی که از معنی لغوی لفظ فهمیده شود. پښتو: [دلالت النص]

دلالتی

قراردادی که تابع مقررات وکالت بوده و از جمله عقود جایزی بشمار می رود. پښتو: [دلالتی]

دلیل

آنست که توسط آن علم به مطلوب حاصل میشود. پښتو: [دلیل]

دلیل احتیاطی

دلیلی که مدعی در صورت نداشتن دلیل، به آن متوسل میگردد. پښتو: [احتیاطی دلیل]

دلیل تصرف

دلیلی که در آن تصرف، نشانه مالکیت اشخاص (اعم از حقیقی و یا حکمی) باشد. پښتو: [د تصرف دلیل]

دلیل تکمیلی

دلیلی که در دلالت قایم بذات نیست ولی دلایل ناقص دیگر را تکمیل میکند. پښتو: [تکمیلی دلیل]

دلیل جزائی

دلیلی که قاضی به وسیله آن برای رسیدن به یقین قضائی در مورد ثبوت اتهام معروض علیه اعتماد نموده و حکم خویشرا بر مبنای آن صادر مینماید. پښتو: [جزائی دلیل]

دلیل حساس

دلیلی که بمنظور محافظت از خراب شدن و یا از بین رفتن باید بصورت خاص بسته بندی شود.

پښتو: [حساس دلیل]

دلیل حکمی

دلیلی که، اعتبار آن مبنی بر یک حکم یا دلالت کننده یک حکم دیگری باشد.

پښتو: [حکمی دلیل]

دلیل عادی

دلیلی که منشاء آن عرف و عادت باشد.

پښتو: [عادی دلیل]

دلیل عدم

دلیلی که بر عدم موجودیت شی دلالت نماید.

پښتو: [عدم دلیل]

دلیل عکس

دلیل مخالف.

پښتو: [د عکس دلیل]

دلیل غلبه

دلیلی که بر اساس اغلیت استوار باشد.

پښتو: [د غلبې دلیل]

دلیل غیر مستقیم

دلیلی که بین آن و واقعه مورد نظر یک فاصل و رابطه وجود دارد.

پښتو: [غیر مستقیم دلیل]

دلیل فراش

دلیلی که منشا آن فراش باشد.

پښتو: [د فراش دلیل]

دلیل فنی (تخصصی)

دلیلی که از طریق خیرت فنی و تخصصی بدست آمده باشد.

پښتو: [فنی (تخصصی) دلیل]

دلیل قانونی

دلیلی که اعتبار آن مبنی بر تصریح قانون باشد.

پښتو: [قانونی دلیل]

دلیل قولی

دلیلی که از اثر اقوال متهم و یا شاهد بدست میآید.

پښتو: [قولی دلیل]

دلیل متحرک

شی که میتواند از جایی به جای دیگر حرکت داده شود.

پښتو: [متحرک دلیل]

دلیل مستقیم

دلیلی که با واقعه ای که اثبات آن مدنظر است، ارتباط مستقیم دارد و بین دلیل و واقع کدام وسیط نیست.

پښتو: [مستقیم دلیل]

دلیل مشروعیت

دلیلی که از طریق مشروع و قانونی بدست آمده و باعث محکومیت یا براءت متهم میگردد.

پښتو: [مشروعیت دلیل]

دوران افاقه

مدتی که شخص معتوه در آن در حالت صحت بسر میبرد.

پښتو: [د افاقه وخت]

دوسیه

مجموعه ای از معلومات، اطلاعات و اسنادی که در یک بسته پوش دار نگهداری می شود و موضوع یا موضوعات معینی را احتوا می نماید.

پښتو: [دوسیه]

دول متحابه

کشورهایی که دارای روابط حسنه با یکدیگر باشد.

پښتو: [متحابه دولتونه]

دولت بسیط (ساده)

دولتی که واحد ها و مراجع حکومتی و اداری آن مرکزی باشد. (مراجعه شود به دولت).

پښتو: [بسیط (ساده) دولت]

دولت فدرال

دولتی که به ایالات مختلف دارای صلاحیت در امور داخلی منقسم گردیده، اما در موضوعات سیاست خارجی، تنظیم سیستم اقتصادی و امور نظامی، تابع دولت مرکزی میباشند. (مراجعه شود به دولت).

پښتو: [فدرال دولت]

دهقانخانه

محلی که برای بود و باش دهقان مهیا گردیده باشد.

پښتو: [دهقانخی]

دیت

مقداری از مال معینی که در بدل خونبهای مقتول در قتل شبه عمد و قتل خطاء از طرف قتل کننده پرداخته می شود.

پښتو: [دیت]

دین

آن حقوق و یا تعهداتی که بنا بر یکی از اسباب موجب، شخص به ادای آن مکلف میگردد.

پښتو: [دین]

دین الله

دینی که به جهت و یا شخص معین ارتباط نداشته، شخص معینی مطالبه آنرا کرده نمیتواند.

پښتو: [دین الله]

دین شخصی

دینی که به عین متعلق نبوده، بلکه بر ذمه شخص لازم شده باشد.

پښتو: [شخصی دین]

دین صحت

دینی که در حالت صحت لازم گردیده باشد.

پښتو: [د دوختیا دین]

دین عباد

دینی که به شخص معین تعلق داشته و میتواند آنرا مطالبه کند.

پښتو: [عباد دین]

دین عینی

دینی که به عین و یا جزء از آن تعلق داشته باشد.

پښتو: [عینی دین]

دین غیر مشترک

دینی در صورتیکه اختلاف سبب، غیر مشترک پنداشته شود.

پښتو: [ناشریک دین]

دین فوری

دینی که مدیون باید آنرا فوراً و بصورت مکمل ادا نماید.

پښتو: [سملاسی دین]

دین کفالت شده

دینی که کفیل به ارتباط آن احضار مدیون و در صورت عدم احضار وی، پرداخت دین را به داین (مکفول له) تعهد مینماید.

پښتو: [کفالت شوی دین]

دین مؤجل

دینی قبل از رسیدن موعد معین، قابل پرداخت نمی باشد.

پښتو: [موجل دین]

دین مرض

دینی که مریض در حالت مرضی که در آن فوت میشود، به حق شخص دیگر اقرار نموده باشد.

پښتو: [د ناروغه دین]

دین مستحقه

دینی که داین در صورت موجودیت اسناد مثبتہ مستحق حصول آن میباشد. پښتو: [مستحقه دین].

دین مشترک

دینی که در صورت اتحاد سبب، مشترک پنداشته شود. پښتو: [شریک دین].

دین مطلق

هر آنچه که به عین ترکه متعلق نباشد.

پښتو: [مطلق دین].

دین معجل

دینی که بطور فوری قابل پرداخت باشد.

پښتو: [معجل دین].

دین نفقه

دینی که زوجه در صورت عدم پرداخت زوج، آنرا اخذ مینماید. پښتو: [د نفقې دین].

دیوار مشترک

دیواری که مالکین ملکیت های همجوار به خاطر جدا سازی ملکیت های شان اعمار نموده و هر دو بالای آن حقوق مشترک دارند. پښتو: [شریک دیوال].

دیوان حرب

محکمه ای که جرایم عسکری را مورد رسیدگی قرار میدهد. پښتو: [دیوان حرب].

دیوان محاکم

بخش های اختصاصی محاکم. پښتو: [د محاکمو دیوان].

دیوٹ

کسی که زن خود را در اختیار دیگران قرار دهد. پښتو: [دیوٹ].

دیون متنازع فیه

دیونی که میان داین و مدیون در وصف، مقدار، نحوه پرداخت، مقدار وصول شده و یا باقیمانده آن نزاع وجود داشته باشد. پښتو: [دیون متنازع فیه].